

سخن سردبیر

گاهی کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد

این اصطلاح معمولاً در جایی به کار می‌رود که عاملی با آنکه دسترسی به منبع دارد اما به دلایلی ترجیح می‌دهد از کمترین امکانات استفاده کند. این عمل گاه ممدوح و گاه مذموم است.

حوزه اطلاع‌رسانی اگر اسمش بامسمّا باشد معنایش این است که درست اطلاع‌رسانی کند و البته خودش قبلاً باید اطلاع داشته باشد؛ زیرا کسی که خبر ندارد یا خبر درست ندارد چگونه می‌تواند خبررسانی کند. این امر برای کسانی که خود داعیه اطلاع‌رسانی دارند و به‌ویژه استاد حوزه اطلاع‌رسانی اند اهمیتش مضاعف می‌شود.

توجه به استناد و مستندسازی یکی از مهم‌ترین درس‌های حوزه علم اطلاعات و دانش‌شناسی است که در آن تأکید می‌شود، کسی چیزی بدون استناد نگوید. علاوه بر این، تاریخ شفاهی یکی از درس‌های رشته آرشیو (یادمانه‌ها) است و متخصصان این حوزه باید با افرادی که درگیر مسائل بوده‌اند و دارای اطلاعاتی هستند مصاحبه کنند تا آن‌ها نظراتشان را بگویند و چیزی از قلم نیفتد.

در نیمه‌های مهرماه امسال (۱۳۹۸)، رایانامه‌ای از یکی از فارغ‌التحصیلان دکترای جوان این رشته برایم آمد مبنی بر اینکه مقاله‌ای در دائرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی درباره آموزش این رشته منتشر شده که در آن ضمن نام بردن از بسیاری از افراد، بخشی را هم به تأسیس دانشکده علم اطلاعات و دانش‌شناسی اختصاص داده است. نام‌برده با تأکید بر بخش اخیر و با توجه به شناختی که از من نسبت به موضوع دارد پیشنهاد کرده بود در باره آن اظهار نظر کنم.

در ابتدا باید از این اقدام ارزشمند جوانان اهل تحقیق سپاسگزاری کنم که وقتی مطلبی می‌خوانند چنانچه مطلب نادرستی یا سوگیری یا نقصی می‌بینند از کنار آن سرسری نمی‌گذرند و سعی می‌کنند در اصلاح آن بکوشند، زیرا غفلت از آن موجب تحریف تاریخ یا ایجاد ابهام یا خلأ در تاریخچه هر موضوعی خواهد بود.

من نه از آن نظر که بخواهم درباره فعالیت خود بزرگ‌نمایی کنم؛ ولی اگر واقعیت با آنچه نوشته می‌شود زاویه داشته باشد لازم است حتماً آن را بازگو کرد هر چند برای بعضی‌ها خوشایند نباشد. من در دوران زندگی کاری‌ام از سال ۱۳۵۲ به بعد با توجه به انتخاب رشته

کتابداری و اطلاع‌رسانی و نظر به علاقه به این رشته، برای ارتقای آن از هیچ اقدامی فروگذاری نکرده‌ام، اما دریغ از توجه، یا ابراز علاقه یا انتقاد صحیح و حتی غلط دست‌اندرکاران و مدعیان این رشته. در مقابل، آنچه من دیده‌ام سکوت و از کنار مسائل گذشتن توسط دیگران بوده است. نمونه آن، دوران حدود بیست‌ساله مسئولیت‌هایم در مدیر کلی آموزش و پرورش استان همدان، نمایندگی مجلس شورای اسلامی، سازمان اسناد ملی، ریاست کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، و دانشکده کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه تهران است که طی آن هرگز ندیدم شخصی یا شخصیتی از حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی با من در باره ارتقای حوزه تماس بگیرد و مطلبی را بیان کند؛ هرچند در این دوران سعی کرده‌ام خود با استنباط شخصی هر چه در توان داشته‌ام انجام دهم. اثرگذارترین کارهایی که انجام شده است ایجاد پژوهشکده اسناد در سازمان اسناد ملی ایران، تصویب قانون کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تصویب قانون کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس، و ایجاد دانشکده کتابداری و اطلاع‌رسانی (دانشکده علوم اطلاعات و دانش‌شناسی) است. به علاوه، با آنکه در اغلب مجالس یا سازمان‌های مهم این حوزه به‌ویژه پس از انقلاب شرکت داشته‌ام، اما دریغ از تهیه تاریخ شفاهی از طرف سازمان‌های مسئول در این باره.

مطلب زیر بخشی از آن چیزی است که توسط آقای دکتر حیاتی در بخش آموزش کتابداری و اطلاع‌رسانی در دائرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی تهیه شده است:

تأسیس دانشکده. در سال ۱۳۸۹ در دانشگاه تهران «دانشکده علم اطلاعات و دانش‌شناسی» به ابتکار غلامرضا فدائی، استاد گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی و کمیته برنامه‌ریزی رشته، با چند عضو هیئت علمی تازه کار بدون گروه آموزشی در راهروئی در طبقه بالای باشگاه دانشگاه تأسیس شد. او می‌خواست با همکاری مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران رشته‌های جدید شورای عالی برنامه‌ریزی را راه اندازد. این ایده قبلاً در دوران انقلاب فرهنگی مطرح، و به دلالتی که پیش از این گفتیم، منتفی شده بود. او نیز چنان که خود به یک منتقد گفته بود خواسته بود از سیاست «راه بنداز جا بنداز» استفاده کند (۷). اما کار آن‌چنان که وی فکر می‌کرد پیش نرفت و دانشگاه تهران را راضی نکرد (۸). در نتیجه، کوتاه‌زمانی بعد از تأسیس، دانشکده تعطیل و به گروه فروکاسته شد و به دانشکده مدیریت بازگشت.

البته از لحن نوشتار می‌گذرم که چینش کلمات می‌توانست بار مثبت یا دست‌کم بی‌طرفی داشته باشد و چنین القا کند که اگر این دانشکده به سرانجام می‌رسید برای این حوزه افتخاری ماندگار بود.

در متن بالا، اشکالاتی چند هست، از جمله: ۱- بند اول این نوشتار موهم این است که این دانشکده به ابتکار من و کمیته برنامه‌ریزی تشکیل شده است در حالی که این چنین نیست. من با پیشنهاد دست‌کم سه گروه کار را شروع کرده و بعدها آن را به شورای عالی برنامه‌ریزی ارائه کردم و مجوز آن را از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (عتف) هم گرفتم؛ ۲- اینکه کار بدون گروه آموزشی تشکیل شد خلاف است. درست است که نیروهای اصلی و قدیمی گروه هریک به دلیلی بازنشسته شدند و نیروهای جدید هم تازه کار و بی‌تجربه بودند اما گروه منحل نشده بود؛ ۳- من بدو نمی‌خواستم با همکاری کتابخانه ملی این دانشکده را تأسیس کنم. قبل از آن، و پس از آنکه بعد از نمایندگی مجلس مدیریت گروه به عهده من گذاشته شد وقتی به خدمت هریک از رؤسای دانشگاه تهران می‌رسیدم به آنها متذکر می‌شدم که گروه ما استعداد دانشکده شدن را دارد و آنها هم ضمن تأیید اظهار می‌داشتند که فعلاً بودجه نداریم و آلاً با ایجاد دانشکده مخالفتی نداشتند؛ ۴- لزوم همکاری با کتابخانه ملی هم از این نظر بود که من اعتقاد داشتم که اگر همکاری دانشگاه و صنعت امری پذیرفتنی است - که هست - صنعت رشته ما هم متشکل از مؤسساتی همچون کتابخانه ملی، کتابخانه مجلس، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نهاد کتابخانه‌های عمومی و در بخش خصوصی کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی است که البته مهم‌ترینشان سازمان اسناد و کتابخانه ملی است؛ ۵- آوردن عبارت «راه بن‌داز جا بن‌داز» در یک متن علمی آن‌هم از قول یک منتقد هرچند ویراستار دائرةالمعارف باشد حجت نیست. تازه زمانی قول منتقد می‌آید که دعوی مؤسس هم در کنار آن باشد؛ ۶- تعطیلی دانشکده با تغییر رئیس دانشگاه تهران هم‌زمان شد. مدیریت قبلی اگرچه در آغاز حمایت خوبی به عمل آورد ولی در آخر با اقدامات خلاف عرف و حتی غیرقانونی آن را تضعیف کرد ولی باز هم بنای تعطیلی آن را نداشت؛ ۷- در مدیریت بعدی اگرچه دانشکده را تعطیل کردند ولی ظاهراً قول احیای دوباره آن را داده بودند؛ ۸- و سرانجام اینکه نباید نوشت که به دانشکده مدیریت بازگشت، زیرا قبلاً گروه در آنجا نبود و در دانشکده علوم تربیتی بود. بازگشتن به این معنا است که قبلاً هم آنجا بوده است.

البته، اینکه جوانان به تهیه مقالات دایرةالمعارف اقدام کنند جای تقدیر دارد اما آن‌ها ممکن است به هر دلیلی محذوریت داشته باشند و نتوانند با دست‌اندرکاران بعضی فعالیت‌ها تماس بگیرند. باین حال، از جناب دکتر حیاتی که پیر این حوزه است بعید بود که بدون تماس با فردی که به‌طور مستقیم درگیر این قضیه بوده است رویدادی را قلمی کند. مهم‌تر آنکه این اظهارات برای یک مقاله نیست که ممکن است گفته شود نظرات شخصی نویسنده بوده و همه ممکن است آن را نخوانند. این یک مقاله دایرةالمعارف است و معمولاً مقالات دایرةالمعارفی از واقعیات برگرفته می‌شود؛ یعنی باید قطعیت داشته باشد و بر ظن و گمان استوار نباشد.

من متن اصلی مقاله را هم خواندم که خوب در بسیاری از موارد آن باید دوستان درگیر کار، اگر در قید حیات هستند، اظهار نظر کنند و غلط‌هایی در آن مشاهده کردم که لازم است اصلاح شود، مانند حمیت به جای همت و علی‌رقم به جای علی‌رغم که در نگارش دایرةالمعارفی پذیرفتنی نیست.

همچنین، یاد می‌آید که در مرکز خدمات کتابداری (تبراک) که بودم در حدود سال‌های ۵۳-۵۴ امتحانی دادیم که می‌گفتند برای ایجاد دوره دکترای کتابداری از طرف دانشگاه ایلی‌نویز بود، ولی نمی‌دانم چرا به هم خورد.

حق بود جناب حیاتی دست کم با بنده تماس می‌گرفتند و پس از شنیدن سخنانم، رقیه‌شان را منتشر می‌کردند. من یاد زمانی افتادم که کتابخانه ملی ویرایش اول مستند نویسندگان را تهیه کرده بود. بعضی گفتند چرا نام تو در آن نیست. وقتی پیگیری کردم گفتند فراموش شده است!

اینکه من به جناب دکتر افشار که دانشنامه زیر نظر ایشان است چنین حرفی را گفته باشم یاد نیست ولی سؤال این است که آیا همه مطالب متن اصلی با این نوع نقل قول‌ها تهیه شده است؟ و آیا مطالب صرفاً باید از دیدگاه منتقد تهیه شود؟ البته دکتر افشار آدم شوخ‌طبعی است و من هم خیلی با ایشان حشو و نشر نداشته‌ام و چه بسا با شوخی چنین حرفی را گفته باشند. آیا درست است که در یک متن دایرةالمعارفی که صاحب نظر کار هنوز زنده است چنین مطلبی درج شود؟

من نیت «جا بنداز راه بنداز» را هرچند در کشور معمول است در باره این دانشکده به جد تکذیب می‌کنم، زیرا هرگز در خاطر من چنین چیزی خطوط نکرده بود. من در طرح تصویب قانون کتابخانه‌های ملی و مجلس که با توفیق همراه بود فکر می‌کردم که در اینجا هم موفق می‌شوم. پیشنهاد ارتقای سطح کتابخانه ملی از مجلس شروع و کمیسیون خاص برای آن ترتیب داده شد و خوشبختانه پس از بحث‌های جدی فراوان به تصویب رسید. آن موقع هم بحث بر سر این بود که کتابخانه ملی با کتابخانه مجلس ادغام شده و مانند کتابخانه کنگره امریکا شود یا اینکه کتابخانه ملی از وزرات فرهنگ و آموزش عالی آن روز جدا و زیر نظر ریاست جمهوری باشد که دومی رأی آورد. همچنین من وقتی کتابخانه مجلس را تحویل گرفتم، کارکنان آن ۱۶ نفر و نیمی از آن‌ها زبردیلیم بودند اما پس از اندک زمانی به یکی از بالنده‌ترین کتابخانه‌های کشور تبدیل شد. این کتابخانه قانونی نداشت و با یک نظام‌نامه قدیمی که برای مجموعه‌ای با حدود ۲۵۰۰ جلد کتاب نوشته شده بود، اداره می‌شد. پس از ۷۰ سال، من قانونی مترقی در حد کتابخانه ملی برای آن به تصویب رساندم. نویسنده مدخل کتابخانه مجلس در همین دائرةالمعارف با عباراتی گذرا فقط اشاره می‌کند که در سال ۱۳۷۴ در کتابخانه مجلس تحولی مهم رخ داد اما بیان نمی‌کند چرا و چگونه رخ داد، و علی‌رغم مخالفت‌های شدید درون مجلس و داخل کتابخانه و عدم همکاری بیرونی، چگونه این قانون با تلاش یک فرد به تصویب رسید و موجب تحولاتی شگرف شد.

من از سال ۱۳۷۳ که مدیر گروه کتابداری در دانشکده علوم تربیتی شدم فکر ایجاد دانشکده را داشتم و آن را مکتوب کردم و اعتقاد بر این بود و هست که این رشته به‌طور بالقوه می‌تواند به دانشکده تبدیل شود، به شرطی که تخصص به‌نحو مطلوبی در این حوزه مطرح باشد، و من این مطلب را بارها در نوشته‌های خود و نیز در کمیته برنامه‌ریزی در وزارت عتف بیان کرده‌ام. من طرح تأسیس دانشکده را در کتاب مقدمه‌ای بر اسناد آرشیوی که در سال ۱۳۷۷ منتشر شده است ذکر کرده‌ام.

داستان ایجاد دانشکده کتابداری و اطلاع‌رسانی از اینجا شروع شد که رئیس کتابخانه ملی وقت در اواخر دوره اول ریاستش درخواست همکاری با گروه را پیشنهاد کرد. من هم در اولین جلسه مشترک در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران پیشنهاد کردم که اگر کمک کنید تا

دانشکده‌ای که از مدت‌ها قبل آرزوی من بوده است تأسیس شود کار بسیار بجایی است. رئیس کتابخانه ملی با حسن نیت پس از شنیدن استدلال من سریعاً این پیشنهاد را پذیرفت، و فردای آن روز در جلسه‌ای در شیراز در حضور رئیس‌جمهور وقت اعلام رسمی کرد و رسانه‌ای شد. قول کمک مالی هم در حدود دوونیم میلیارد تومان از طریق اعتبارات ریاست جمهوری داده شد ولی با به هم خوردن روابط کتابخانه ملی و ریاست جمهوری وقت به وعده وفا نشد. من هم هرچه پیگیری کردم موفق نشدم و البته به احتمال قوی رئیس کتابخانه ملی هم تلاش کرده بود اما موفق نشد.

وقتی نتیجه این جلسه به دانشگاه تهران منعکس شد کاملاً مورد استقبال واقع شد. دانشگاه تهران تقریباً سنگ تمام گذاشت و همه اقدامات لازمی که می‌توانست دانشکده را پایدار کند انجام داد اما همچنان مترصد کمک اعلام شده از جانب کتابخانه ملی بود. دانشکده هم با نیروهایی مصاحبه کرد و این مسئله تا حد گزینش دانشگاه پیش رفته بود که اگر با کارشکنی سرپرست جدید دانشکده مواجه نمی‌شد همانند بعضی دانشکده‌هایی که در حال حاضر دانشکده‌اند و هم‌زمان با دانشکده ما تأسیس شده بودند در حال حاضر دانشکده سرپا بود. وقتی رئیس دانشگاه عوض شد و سرپرستی برای آن گمارده شد تلاش کردند آن را زیر نظر کتابخانه مرکزی، مرکز اسناد و تأمین منابع علمی دانشگاه ببرند که من مخالفت کردم و استدلالم این بود که واحد آموزشی نباید زیرمجموعه یک واحد اداری باشد. به آن‌ها گفتم من با الحاق دانشکده به کتابخانه ملی هم که در بدو مذاکرات، آن‌ها علاقه‌مند به آن بودند موافق نیستم. و اگر بحث الحاق بود الحاق به کتابخانه ملی نسبت به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران رجحان داشت. حتی تا قبل از انتصاب رئیس دانشکده مدیریت به‌عنوان سرپرست، از طرف دفتر رئیس جدید دانشگاه، علی‌رغم امتناع من از پذیرش دوباره مسئولیت، به من یکی دو بار پیشنهاد و توصیه شد که مجدداً ریاست دانشکده را بپذیرم و در آخرین تماس اظهار داشتند عدم پذیرش ممکن است منجر به انحلال دانشکده شود و من تقریباً قبول کردم ولی ناگهان دیدم ورق برگشت. در هر حال، با کمال تأسف به خاطر کم‌تجربگی، غرور بی‌جا، خودخواهی و مسائلی شبیه به آن و عدم همکاری سرپرست وقت دانشکده، در زمانی که من در مسافرت خارج از کشور بودم دانشکده را به زمین زدند. البته، نهادهای بیرونی کتابداری مانند انجمن هم همکاری نکردند.

به هر حال، ایشان با این عبارت از من موجودی متوهم را به تصویر کشیده است که بدون دلیل دست به اقدامی زده است در حالی که در همان زمان هم تعدادی از مسئولان رشته از این اقدام استقبال کردند و آن را به فال نیک گرفتند و دانشگاه تهران هم آن را جزء اقدامات مثبت خود تلقی کرد.

وجود و ایجاد دانشکده فرصتی بی‌نظیر برای این رشته بود و کارهای زیادی برای تأسیس آن انجام شد ولی قدر آن دانسته نشد و به نظر نمی‌رسد تا سال‌ها چنین تجربه‌ای تکرار شود، گرچه در تاریخ این رشته باید نام و فعالیت‌های آن به‌دقت بماند و جوانان عزیز از فعالیت‌های انجام‌شده باخبر باشند.

Chief Editor's Note

The Foundation of the Faculty of Information Sciences and Knowledge Studies Which Did Not Last Long

GholamReza Fadaie

Professor, Department of KIS, University of Tehran, Iran
ghfadaie@ut.ac.ir

Abstract

In 2010, the Faculty of Information Sciences and Knowledge Studies founded in the University of Tehran but unfortunately it was closed down after 5 years. This faculty was established as a result of an agreement between the National Library and Archives of Iran and University of Tehran. This catastrophe, i.e. the dissolution of the faculty, was due to several changes, including: the change of the director of the faculty, the change of the dean of the University of Tehran, and the change of the manager of the National library. Of course, the main problem relates to the faculty members who were rather inexperienced. Therefore, when the National Library did not fulfill its duty and did not support monetarily the University of Tehran, the latter could not afford the expenses for maintenance of the faculty. Ultimately, the faculty returned to its origin, that is, it became a group again, but this time it was put under the authority of the Faculty of Management, while it was previously affiliated with the Faculty of Psychology and Educational Sciences (also called the Faculty of Psychology and Education).